

شریعتی و اسلام سیاسی چپ در ایران

✦ مرتضی باقیان

<http://www.irdc.ir/fa/content/14000/default.aspx>

بسیاری از شاگردان شریعتی، پس از درگذشت وی و در جریان انقلاب، به پیروان امام خمینی پیوستند و مفاهیم و اندیشه های او را در نیز به گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی وارد نمودند. شریعتی متفکری بود که خود هیچ سازمان و حزب و مکتبی ایجاد نکرد، اما تاثیری عمیق بر جریانات پس از خود برجای نهاد و او را همواره اگر چه نه مهمترین، اما دست کم از مهمترین پیشگامان اسلام سیاسی و ایدئولوژیک در ایران به شمار آورد.

شریعتی را به همراه حبیب اله پیمان، محمد نخشب و دکتر کاظم سامی از پایه گذاران اصلی اسلام سیاسی چپ در ایران می‌دانند که بویژه پیش از انقلاب در شکل دادن به شمار می‌آوردند، البته باید گفت که ارتباط شریعتی و مارکسیسم بسیار پیچیده است وی در مقاله ای در روزنامه خراسان در سال ۱۳۳۴ نوشت که اسلام به لحاظ فکری، حد واسط ماتریالیسم و ایدئالیسم و به لحاظ سیاسی حد واسط کمونیسم و کاپیتالیسم است [1]i. وی با کتاب ابوذر خداپرست سوسیالیست شیفتگی خود به سوسیالیسم را نشان داد و این علاقه را تا پایان حفظ کرد. وی سوسیالیسم توأم با ایمان دینی را بعنوان یک فلسفه زندگی ستایش و از بسیاری مفاهیم مارکسیستی استفاده کرد و آنها را پذیرفت. برای مثال وی به وفور اصلاح تضاد طبقاتی را بکار برد و با الهام از داستان هاییل و قابیل، هاییل را نماینده طبقه مستضعف و محکوم جامعه و قابیل را نماینده طبقه حاکم و مالک در جامعه دانست. به عقیده شریعتی در طول تاریخ دو طبقه بیشتر وجود نداشته است: مستضعفان قربانی استعمار و ظالمان استثمارگر [2]ii. وی تشیع را بعنوان اسلام طبقه محکوم ستایش می‌کند و آنرا روئایی نمی‌داند. وی همچنین با تفسیری مارکسیستی از مفهوم قسط، آنرا مربوط به سهمی بر می‌شمرد که هر فرد از جامعه دارد و برای رسیدن به آن باید زیربنای اقتصادی جامعه را تغییر داد. وی با استناد به روایاتی که در اسلام در نكوهش فقر وجود دارد، معتقد است که اقتصاد در اسلام اصل هست اما هدف نه. بنظر شریعتی همچنین اسلام جهت گیری ضد اشرافی و ضد سرمایه داری دارد. استفاده گسترده شریعتی از مفاهیمی نظیر دیالکتیک، ایدئولوژی، بورژوازی، جامعه بی طبقه، زیربنا و روبنا و روی آوردن به تفسیری ایدئولوژیک و انقلابی از اسلام، همگی بیانگر تاثیرگسترده گفتمان مارکسیستی بر وی است هر چند که وی پس از آزادی از زندان و تحت تاثیر انحرافات مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق و شاید هم به تشویق ساواک، به نوشتن مقاله هایی در نقد مارکسیسم پرداخت [3]iii و ترکیب اسلام و مارکسیسم را ناممکن دانسته و به کسانی که در پی پیوند این دو با یکدیگر بودند، حمله کرد و مارکسیسم را متهم به خیانت نمود [4]iv، با این حال در گذشت وی مانع از آن شد تا این بخش از اندیشه های وی مورد توجه واقع گردد.

بسیاری از شاگردان شریعتی، پس از درگذشت وی و در جریان انقلاب، به پیروان امام خمینی پیوستند و مفاهیم و اندیشه های او را در نیز به گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی وارد نمودند.

شریعتی متفکری بود که خود هیچ سازمان و حزب و مکتبی ایجاد نکرد، اما تاثیری عمیق بر جریانات پس از خود برجای نهاد و او را همواره اگر چه نه مهمترین، اما دست کم از مهمترین پیشگامان اسلام سیاسی و ایدئولوژیک در ایران به شمار آورد [5]v.

گفتمان اسلامی که شریعتی نمایندگی‌اش را بر عهده داشت و یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان آن به شمار می‌رود، هرچند که در تمایز با گفتمان‌های سنت‌گرایانه و بنیادگرایانه، بخشی از گفتمان روشنفکری دینی است، اما در همان حال وجوه تمایزبخش آن را با دیگر قله‌های وابسته به گفتمان روشنفکری دینی نمی‌توان انکار کرد. دکتر شریعتی در تمایز با گفتمان لیبرال یا نولیبرال در نوگرایی دینی، نماینده و سخنگوی گفتمان رادیکال - انتقادی روشنفکری دینی است که علاوه بر نقد رادیکال سنت و دیانت سنتی - همچون سایر روشنفکران - با مدرنیته نیز مواجهه‌ای انتقادی داشته و کوشیده است که از طریق رویکردی اعتلاجویانه و ضمن پذیرش وجوهی از مبانی و دستاوردهای تاریخی مدرنیته در چند سده اخیر، سرچشمه‌های بحران‌زا در عقلانیت و اومانیزم مدرن را مورد تغافل نگذارد و افق اندیشه و آرمان خود را در آن سوی مدرنیته نشانه‌گذاری کند. او به‌خوبی تطفن داشت که غرب‌زدگی و غرب‌ستیزی، وجوهی متعارض‌نما، اما از یک واقعیت هستند. شریعتی نمی‌خواست اسیر هیچ یک باشد و به همین دلیل هم می‌گفت ما در برابر غرب نباید چشمان خود را ببندیم و نه بدان خیره شویم. باید به آن نگاه کنیم و بکوشیم که مبانی و افق‌های بحران‌زا در ذات مدرنیته را دریابیم.

فرامدرنیته و مواجهه انتقادی شریعتی با مدرنیته را البته نباید هم‌سنخ هیچ یک از دو گفتمان هابرماسی یا فوکویی پنداشت. نگاه انتقادی شریعتی محدود به نقد سرمایه‌داری و بحران‌زایی‌های انسانی، معنوی، اقتصادی و اجتماعی آن نیست؛ بلکه ریشه‌های بحران را تا نارسایی و یکسویی اصول و مبانی مدرنیته عمق می‌بخشد و افزون بر آن، ساینتیسم (اصالت علم)، ماشین‌یسم (اصالت ماشین)، بوروکراتیسم، راسیونالیسم (اصالت عقل محاسبه‌گر)، اومانیزم و... را هم مورد آسیب‌شناسی قرار می‌دهد. البته فرامدرنیته شریعتی، غرب و دستاوردهای معنوی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن را نفی نمی‌کند. او هرچند به عنوان متفکری ضد استعمار امپریالیسم، از میوه‌های معماری مدرنیته و سرمایه‌داری غفلت نمی‌ورزد، اما می‌کوشد تا با شالوده‌شکنی آن و بازسازی مبانی تک‌بعدی و دستاوردهای مثبتش در ساختار دینی و معنوی تازه و قرار دادن آن در زیست - جهان و افق توحیدی نوینی به آن سوی تجدد گذر کند. بدین معناست که شریعتی متفکری نوگراست. نوگرایی او با سه آرمان عرفان، آزادی و برابری، می‌کوشید تا از معنویت اگزیستانسیالیستی، آزادی لیبرال و برابری سوسیالیستی کلاسیک فراتر رود و این همه را در افقی عالی‌تر و توحیدی‌تر همساز کند.

دکتر شریعتی را از این حیث باید پدر معنوی روشنفکری دینی چپ، نوگرا و مردم‌سالار در ایران شمرد؛ روشنفکری که دین نوگرا و ترقی‌خواه را با عرفانی توحیدی و وجودی، نه فروتر از سوسیالیسم و دموکراسی، که برتر می‌خواهد و برابری و مردم‌سالاری را ضمن بهره‌مندی از تجربه انسان مدرن تنها در جامعه‌ای معنوی و دینی قابل تحقق می‌داند. عرفان وجودی او با عرفان دینی سنتی از یک سو و معنویت بی‌خدا و غیردینی مدرن از سوی دیگر مرزبندی دارد؛ چنان‌که سوسیالیسم او پذیرای دولت‌سالاری (اناتیسم) و سرکوب شخصیت و تفرد فلسفی - اجتماعی آدمی نیست. او آزادی را نیز در پیوند با چنان سوسیالیستی همنشین عدالت می‌داند و آن را به لیبرالیسم اقتصادی، مادی و سرمایه‌محور فرو نمی‌کاهد.

-
- [1] - علی رهنما، مسلمانان در جستجوی ناکجاآباد، ترجمه کیومرث قرقلو، تهران: گام نو، ۱۳۸۰، ص ۹۸
- [2] - همان، ص ۴۱۷
- [3] - همان، ص ۴۸۰
- [4] - همان، ص ۴۹۰ و ۵۱۱
- [5] - سید محمد علی حسینی زاده، اسلام سیاسی در ایران، قم: انتشارات دانشگاه مفید، ۱۳۸۶، ص ۲۳۴